

به هر روی، بازانندیشی از ویژگی‌های مهم زندگی مدرن و همواره محل نزاع بوده است (نک به علامه و نواح، ۱۳۹۸).

امکان بازانندیشی در علم مدنی و عقل عملی فارابی

به سیر بحث درباره کتاب بازانندیشی عدالت بازگردیم. شاید این پرسش پیش بیاید که چگونه لفظ «بازانندیشی»، که چنین معنای گسترده‌ای در علوم اجتماعی دارد، برای اثری در حوزه عدالت اجتماعی، تنها در معنای لغوی آن به کار رفته است؟ واعظی از منظر فلسفه سیاسی به عدالت اجتماعی نگاه می‌کند و این صحیح است. ما باید انتظار داشته باشیم او از منظر خود و نه علوم اجتماعی به عدالت نگاه کند. نکته مهم اینکه به بهانه ذکر این لفظ در عنوان کتاب، می‌توانیم به اهمیت بازانندیشی درباره عدالت توجه کنیم. مسئله این است که ما دست‌کم طی قریب به یک‌ونیم سده اخیر در سطح نهضت‌های اجتماعی و سیاسی و طی چهار دهه اخیر در سطح نظام سیاسی خواهان عدالت اجتماعی بوده‌ایم. اگر امروز در وضعیت عقب‌ماندگی قرار داریم، بخشی بدان علت است که در طلب عدالت تنها به معرفت پیشین و سنت توجه کردیم و از بازانندیشی در خصوص اعمال اجتماعی خود غافل بوده‌ایم. برای لحظاتی ذهن خود را از معنای مدرن بازانندیشی درباره عدالت رها کنیم. این بازانندیشی به‌ویژه در دوره پس از انقلاب و با آشکار شدن ناکامی‌ها در سطح حکمرانی برای ما بسیار ضروری است. از واعظی به عنوان کسی که در سطح فلسفه سیاسی در زمینه عدالت اجتماعی تحقیق می‌کند، انتظاری نیست به بازانندیشی درباره عدالت بپردازد. هرچند پژوهش‌های فقهی او ناگزیر باید واجد چنین بعدی باشد، اما از واعظی انتظار می‌رود در ترسیمی که از ساخت کلان پژوهش درباره عدالت اجتماعی دارد، جایی برای بازانندیشی باز کند. مفهوم بازانندیشی، دست‌کم آنچه ما از مفهوم بازانندیشی نیاز داریم، اگرچه در آرای گیدنز و دیگران امری مدرن معرفی می‌شود، در حکمت عملی، به‌ویژه در فلسفه اسلامی مفاهیمی مشابه آن وجود دارد که به نحوی بارقه‌وار به آن پرداخته شده است.

یکی از مهم‌ترین جرقه‌ها در تشریح اهمیت بازانندیشی را فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی روشن کرده است. فارابی آنگاه که درباره علم مدنی می‌نویسد و از کارکرد علم مدنی در حکمرانی می‌گوید، به مفاهیمی شبیه به بازانندیشی اشاره می‌کند. او استدلال می‌کند که علم مدنی دانش لازم برای حکومت فاضله را در دو رکن ترسیم می‌کند: یکی از آن دو رکن، نیرویی است که بر اثر تمرین و تجربه بسیار در حکمرانی به دست می‌آید. او در جایی دیگر، از مفهومی در زمینه عقل عملی استفاده می‌کند که مقصود از تجربه اجتماعی را مدون می‌کند؛ مفهوم «عقل عملی بالفعل». در نظر فارابی تعریفی از عقل عملی وجود دارد که برخلاف مفهوم رایج کنونی آن است، از نظر او عقل عملی فراتر از انگیزه، حیث اندیشه‌ای دارد و مدرک و حکم‌کننده باید هاست. فارابی استدلال می‌کند ما دو سطح از عقل عملی داریم: یکی عقل عملی بالقوه که از عقل نظری و وحی، هست‌ها را می‌گیرد و به انجام باید‌هایی حکم می‌کند و دیگری عقل عملی بالفعل که پس از عمل به احکام عقل عملی بالقوه و حصول تجربه، از طریق تجمیع و بازانندیشی و جمع‌بندی این تجربه‌ها به دست می‌آید. غرض آنکه مفهومی شبیه به بازانندیشی، هرچند در وضع کنونی تفکر اسلامی و عقل عملی جایگاهی ندارد و چه بسا ممتنع به نظر برسد، در آغاز حکمت اسلامی مورد توجه بوده و با نظریه‌پردازی فارابی درباره عدالت، با غایت‌گرایی، عقل عملی، حکمت عملی و علم مدنی همراه است. احیای این زنجیره از امکان نظری می‌تواند «بازانندیشی» را نه در برابر «سنت» که برآمده از آن برای ما به ارمغان بیاورد.

واعظی بر کرسی فلسفه سیاسی نشسته و درباره عدالت اجتماعی سخن می‌گوید. این جایگاهی نیست